

Continuation of the Crisis in Yemen and its Internal Roots

Milad Lotfi*

M.A. Student in Regional Studies, University of Tehran, Tehran, Iran, s.m.lotfi1997@gmail.com

Morteza Noormohammadi

Associate Professor of International Relations, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran,
mnourmohammadi@atu.ac.ir

Abstract

Objective: The purpose of this article is to examine the internal causes and roots of the continuation of the crisis in Yemen. In fact, this article tries to analyze the various internal factors in the continuation of the crisis in Yemen using the theoretical framework of protracted social conflict.

Method: The method of this article is analytical-descriptive and with this method we have analyzed the data collected from library sources and articles.

Results: The findings show that despite the role of international and regional factors in the continuation of the crisis in Yemen, various internal political, social and cultural factors have contributed to the prolongation of the crisis in Yemen. The continuation of the crisis in Yemen seems to be related to its internal issues and to the centrality of the identity issue. Indeed, various internal factors such as the intense conflict between identity actors under the government's failure to respond to their material and spiritual needs and the consequent strengthening of a supportive and tribal government in Yemen before the current crisis exacerbated the conflict between identity groups and domestic actors. The start of the recent crisis and war as well as a long-running conflict over identity issues in Yemen have caused the disintegration of Yemeni society and paved the way for the crisis to continue.

Conclusion: It seems that the issue of the continuation of the crisis in Yemen can be defined in the form of three variables: the intensification of identity conflicts, the rule of an authoritarian state and the acute underdevelopment in Yemeni society. In this context, the variable of authoritarian government has a direct effect on the other two variables. In fact, the authoritarian state intensifies the conflict between identity actors both by its protectionist policies and by not responding to the identity needs of other identity actors, and by its utilitarian policies it neutralizes the process of moving towards development. As a result, in such a society, if a crisis or a national and international war occurs, it will be difficult to reduce that war and crisis.

Keywords: Yemen Crisis, Protracted Social Conflict, Ethnic and Religious Conflict, Failure to Meet Human Needs, International Relations.

Article Type: Research

* Received on 7 September 2021 Accepted on 11 December, 2021

Cite this article: Lotfi & Noormohammadi (2021) Continuation of the Crisis in Yemen and its Internal Roots, PSIW, Fall 2021, Vol.10, NO.3,107-131

DOI: 10.30479/psiw.2021.16187.3041

© The Author(s).



Publisher: Imam Khomeini International University.

Corresponding Author: Milad Lotfi

E-mail: s.m.lotfi1997@gmail.com

استمرار بحران در یمن و ریشه‌های درونی آن

میلاد لطفی *

دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران، تهران، ایران، (نویسنده مسئول) s.m.lotfi1997@gmail.com

مرتضی نورمحمدی

دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران، mnourmohammadi@atu.ac.ir

چکیده

هدف: هدف این مقاله بررسی علل و ریشه‌های درونی استمرار بحران در کشور یمن است. درواقع، در این مقاله سعی شده است با استفاده از چارچوب نظری منازعه‌ی طولانی‌مدت اجتماعی عوامل مختلف درونی در استمرار بحران در یمن مورد واکاوی قرار گیرد.

روش: روش این مقاله از نوع تحلیلی-توصیفی بوده و با روش مذکور به تحلیل داده‌های جمع‌آوری‌شده از منابع کتابخانه‌ای و مقالات داخلی و خارجی پرداخته‌ایم.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد که استمرار بحران در یمن باوجود نقش عوامل بین‌المللی و منطقه‌ای در آن، با مسائل درونی آن با محوریت مسئله‌ی هویت نیز مرتبط است. درواقع، عوامل مختلف داخلی چون تعارض شدید میان بازیگران هویتی در پرتو عدم پاسخ به نیازهای مادی و معنوی آن‌ها توسط دولت و به تبع آن تقویت دولتی حامی‌پرور و قبیله‌محور در یمن قبل از بحران فعلی موجب تشدید تعارض میان گروه‌های هویتی و بازیگران داخلی شده و به تبع آن با کلید خوردن بحران و جنگ در جامعه‌ی کمتر توسعه‌یافته‌ی یمن منازعه‌ای طولانی‌مدت با محوریت مسائل هویتی در یمن موجب از هم گسیختگی جامعه‌ی یمن شده و زمینه برای استمرار بحران در آن فراهم آمد.

نتیجه‌گیری: به نظر می‌آید که موضوع استمرار بحران در یمن می‌تواند در قالب سه متغیر تشدید تعارضات هویتی، حاکم بودن دولتی اقتدارگرا و توسعه‌نیافتگی حاد در جامعه تعریف شود. در این قالب متغیر دولت اقتدارگرا بر دو متغیر دیگر تأثیر مستقیم می‌گذارد. درواقع، دولت اقتدارگرا هم با سیاست‌های حمایت‌طلبانه‌ی خود و عدم پاسخ به نیازهای هویتی دیگر بازیگران هویتی، تعارض میان بازیگران هویتی را تشدید می‌کند و هم با سیاست‌های منفعت‌طلبانه‌ی خود روند حرکت به سمت توسعه را خنثی می‌کند. درنتیجه در چنین جامعه‌ای اگر بحران و یا یک جنگ ملی و بین‌المللی به وقوع بپیوندد؛ فروکش کردن آن جنگ و بحران کار دشواری خواهد بود.

واژگان کلیدی: بحران یمن، منازعه‌ی طولانی‌مدت اجتماعی، تقابل قومیتی و مذهبی، عدم رفع نیازهای انسانی، پیوندهای بین‌المللی.

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۶/۱۶ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۹/۲۰

استناد: لطفی و نورمحمدی (۱۴۰۰)، استمرار بحران در یمن و ریشه‌های درونی آن، فصلنامه علمی مطالعات سیاسی جهان

اسلام، پاییز ۱۴۰۰، دوره ۱۰، شماره ۳، پیاپی ۳۹، ۱۰۷-۱۳۱



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) حق مؤلف ©

۱- مقدمه

بحران یمن روندی طولانی‌مدت به خود گرفته است. مسئله یمن از سال‌های قبل از دهه ۱۹۹۰ میلادی با منازعه بین اقوام و گروه‌های مختلف در داخل آن آغاز شد و بعد از مدتی ثبات و آرامش ظاهری در سیاست داخلی یمن با شروع بیداری اسلامی در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا از سال ۲۰۱۱ میلادی، یمن وارد عرصه بازی سیاسی جدیدی در منطقه شد و بار دیگر محل نزاع و بحران شد. درواقع با شروع بیداری اسلامی در منطقه شمال آفریقا و حوزه شامات و گسترش آن به شبه‌جزیره عربستان و خلیج فارس، یمن نیز به واسطه ناکارآمدی حکومت مرکزی اقتدارگرا و مشکلات اقتصادی و اجتماعی و همچنین منازعات قومی-قبیله‌ای بار دیگر در عرصه جنگ داخلی قرار گرفت. تشدید روند اعتراضات در یمن و مقاومت علی عبدالله صالح در برابر اعتراضات منجر به ورود بازیگران خارجی به مسئله یمن و نقش‌آفرینی در آن شد. درنتیجه، با ابتکار عمل شورای همکاری خلیج فارس قرار بر این شد که صالح حکومت را به معاون خود انتقال و از حکومت کناره‌گیری کند. سقوط دولت علی عبدالله صالح در یمن و به قدرت رسیدن عبدربه منصور هادی نیز نتوانست یمن را از بحران برهاند؛ زیرا ناکارآمدی دولت جدید یمن جرقه‌ای برای خیزش دوباره مردم یمن به رهبری انصارالله در برابر دولت منصور هادی شد و حمایت کشورهای مانند عربستان از هادی موجب افزایش تقابل و تعارضات داخلی در نبود یک حکومت مرکزی مقتدر در یمن شد. درنتیجه، زمینه برای دخالت بازیگران خارجی در بحران یمن فراهم شد و حمله ائتلاف هوایی به رهبری عربستان سعودی در سال ۲۰۱۵ میلادی منجر به جنگ گسترده در یمن و ورود بازیگران خارجی در سطح داخلی یمن شد. این روند زمینه تشدید تنش‌های داخلی در سطح محلی و اقوام و گروه‌های مختلف در داخل یمن را فراهم آورد؛ به‌طوری‌که هر قسمت از یمن در اختیار یک گروه خاص قرار گرفت و این منازعه‌ی داخلی منجر به نقش‌آفرینی گسترده بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در داخل یمن شد. درنتیجه، بحران یمن زمینه رقابت و حتی تنش بین بازیگران منطقه‌ای از جمله عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران را فراهم آورد. حتی معادلات داخلی یمن به شکلی جدی بر رقابت بین عربستان و امارات متحده عربی به‌عنوان دو متحد استراتژیک در ائتلاف هوایی نیز تأثیر گذاشت؛ به‌طوری‌که امارات متحده عربی در تنش و منازعه داخلی در یمن راه خود را از متحد خود جدا کرده و به‌جای حمایت از دولت مستعفی یمن، پس از عقب‌نشینی از مواضع خود در جنوب یمن به حمایت از جریان سیاسی نوظهور شورای انتقالی جنوب یمن پرداخت.

باوجوداین، موضوع قابل ذکر در رابطه با بحران یمن روند طولانی مدت بحران در آن و استمرار منازعات مختلف داخلی در آن می‌باشد. درواقع یمن چه قبل از استقلال و چه بعد از اتحاد در دهه ۱۹۹۰ میلادی همواره دچار تنش و منازعه بوده است. روند دولت-ملت سازی ناقص در یمن، نزاع و تنش بین قومیت‌ها و مذاهب مختلف موجود در یمن را سرعت بخشید و

این منازعه در قالب بحران یمن جنوبی و شمالی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی بروز یافت. باوجود اتحاد یمن جنوبی و شمالی در قالب یک کشور در دهه ۱۹۹۰ میلادی، شعله‌های تنش بین اقوام و مذاهب مختلف در یمن کماکان روشن ماند و از طرفی با شروع بیداری اسلامی در سطح منطقه‌ای، این شعله تبدیل به آتشی بزرگ شده و موجب تنش، درگیری و دست‌آخر جنگ گسترده ائتلاف به رهبری عربستان سعودی علیه یمن شد. ازاین‌رو، کماکان آتش منازعه و جنگ در یمن خاموش نشده است و منازعه در این کشور روندی طولانی‌مدت به خود گرفته است.

فلذا، در این پژوهش سعی کرده‌ایم به این پرسش پاسخ دهیم که عوامل و ریشه‌های درونی موجود در جامعه یمن چگونه موجب استمرار بحران در یمن شده است؟ فرضیه این پژوهش این است که «باوجود نقش عوامل بین‌المللی و منطقه‌ای در استمرار بحران در یمن، عوامل مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی درونی متعددی موجب طولانی‌شدن بحران در یمن شده است؛ اما به نظر می‌آید که استمرار بحران در یمن با مسائل درونی آن با محوریت مسئله‌ی هویت مرتبط است. درواقع، عوامل مختلف داخلی چون تعارض شدید میان بازیگران هویتی در پرتو عدم پاسخ به نیازهای مادی و معنوی آن‌ها توسط دولت و به تبع آن تقویت دولتی حامی‌پرور و قبیله‌محور در یمن قبل از بحران فعلی موجب تشدید تعارض میان گروه‌های هویتی و بازیگران داخلی شده و به تبع آن با کلید خوردن بحران و جنگ اخیر در یمن منازعه‌ای طولانی مدت با محوریت مسائل هویتی در یمن موجب از هم گسیختگی جامعه‌ی یمن شده و زمینه برای استمرار بحران در آن فراهم آمد».

۲- پیشینه پژوهش

در رابطه با بحران یمن و نقش عوامل مختلف در آن، پژوهش‌های مرتبط منتشرشده در منابع داخلی و خارجی را بررسی کرده‌ایم. به‌طورکلی پژوهش‌هایی که در این حوزه انجام شده‌اند را می‌توان در سه محور مورد ارزیابی قرار داد:

۱- محور اول شامل پژوهش‌هایی است که صرفاً نقش قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در بحران یمن را موردتوجه قرار داده و از طرفی به نقش بحران یمن در رویارویی و تقابل هویتی میان آن قدرت‌ها پرداخته‌اند. در این زمینه زنگنه و حمیدی با توجه به نظریه سازه‌نگاری به نقش انگاره‌های هویتی دو کشور ایران و عربستان در بحران یمن پرداخته و این بحران را در راستای تقابل دو ذهنیت اسلام سلفی-وهابی و شیعی قلمداد کرده‌اند. ازاین‌رو، آن‌ها با توجه به این نگرش، به این موضوع پرداخته‌اند که ایران با نگرش تعاملی و عربستان با رویکرد تهاجمی به کنشگری در یمن دست‌زده‌اند (زنگنه و حمیدی، ۱۳۹۵). تیموری و همکارانش نیز استدلال می‌کنند که تقابل ایران و عربستان در بحران یمن ناشی از حمایت آن‌ها از بازیگران داخلی یمن بر پایه عوامل مادی و انگاره‌ای آنان است و با پررنگ کردن ریشه‌های تقابل هویتی میان ایران و عربستان، یمن را میدان

این تقابل هویتی می‌انگارند (تیموری و دیگران، ۱۳۹۵). همچنین لوییز گیمنز سریولی^۱ نوع رقابت ایران و عربستان در مسائل مختلف از جمله مسئله یمن را ایدئولوژیک می‌داند و معتقد است نوع کنشگری عربستان و ایران در مسائلی چون یمن و بحرین ناشی از تقابل ایدئولوژیک میان تهران و ریاض است (Ceriola, 2018). علاء النجار نیز با بررسی نقش استراتژیک ایالات متحده در منطقه و افزایش کنشگری روزافزون آن در منطقه به این موضوع پرداخته است که ایالات متحده آمریکا به عنوان بازیگری مهم در منطقه نقش چشمگیری در بحران یمن داشته و برای مقابله با توسعه محور امنیتی ایران به عربستان سعودی چراغ سبز برای حمله به یمن نشان داده است (النجار، ۲۰۲۰).

۲- محور دوم در رابطه با این موضوع شامل پژوهش‌هایی است که هم به نقش بازیگران خارجی و بازیگران داخلی و هم عوامل داخلی و خارجی در بحران یمن اشاره کرده‌اند. در رابطه با این محور نیز امیر ساجدی به این موضوع اشاره کرده است که ورود بازیگران منطقه‌ای چون ایران و عربستان به بحران داخلی یمن ناشی از بحران و اختلافات مذهبی، قبیله‌ای و قومیتی است که باعث ایجاد شکاف سیاسی در یمن و عدم انسجام اجتماعی شده و در نتیجه زمینه را برای دخالت بازیگران منطقه‌ای چون عربستان و ایران فراهم آورده است (Sajedi, 2014). نورمحمدی و همکارانش نیز با توجه به روند ناقص دولت-ملت سازی در یمن به این موضوع پرداخته‌اند که این روند به واسطه دو گونه چالش داخلی (بافت قبیله‌ای و وجود تمایزات فرهنگی در شمال و جنوب و عدم شکل‌گیری هویت ملی منسجم) و چالش خارجی (دخالت‌های عربستان سعودی و ایالات متحده در این کشور) به تعویق افتاده است و شکل‌گیری بحران یمن نیز ناشی از همین امر بوده است (نورمحمدی و دیگران، ۱۳۹۲). همچنین، آشییا پروین^۲ مسئله بحران یمن را از دو منظر داخلی (منازعات قبیله‌ای) و منطقه‌ای (تقابل ایران و عربستان سعودی) بررسی کرده است. پروین در این پژوهش متذکر می‌شود که با ورود ایران و عربستان در بازی قدرت یمن، نقش عوامل فرقه‌ای در بحران یمن تشدید شد؛ اما ساختار اجتماعی و سیاسی یمن عنصر اصلی در بحران یمن بوده و ساختار درونی یمن از این حیث همچنان از درگیری عمیق در سطح محلی و داخلی رنج می‌برد (Parveen, 2019). در این زمینه فتحی و همکارانش نیز بحثی آینده‌پژوهانه از موضوع بحران یمن داشته و با بررسی نقش موردی بازیگران خارجی و منطقه‌ای درگیر در بحران یمن به ترسیم هفت سناریو از آینده بحران یمن پرداخته و نتیجه گرفته‌اند که هرکدام از بازیگران درگیر در بحران مذکور در جهت پیاده کردن سناریو مطلوب خود در یمن است (فتحی و همکاران، ۱۳۹۹). همچنین مختاری هاشم و شمس نیز با توجه به ژئوپلیتیک خاص یمن معتقد هستند که بحران یمن به دلیل موقعیت خاص آن در منطقه موجب دخالت بازیگران متعدد داخلی،

1. Lúiza Gimenez Ceriola

2. Ashiya Parveen

منطقه‌ای و خارجی شده است؛ ضمن آن که ماهیت پایدار و ریشه‌دار بودن عوامل جغرافیایی یمن موجب تداوم بحران در یمن شده است (مختاری‌هش و شمس، ۱۳۹۶). حیدر صادق الغیز نیز با توجه به درگیری بازیگران مختلف در سطوح متعدد ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی در بحران یمن به پیچیدگی این بحران اشاره کرده و درنهایت با برشمردن نقش مهم بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در یمن علی‌الخصوص عربستان سعودی، امارات و آمریکا به این نکته پرداخته است که روند حل بحران مذکور تا حدی به تصمیم‌گیری بازیگران یادشده وابسته است (الغیز، ۲۰۲۰).

۳- محور سوم نیز شامل پژوهش‌هایی است که به‌طورکلی به تأثیر مبانی هویتی و ارزشی موجود در میان گروه‌ها و بازیگران محوری داخلی یمن بر حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یمن پرداخته‌اند. در این زمینه نیز صفوی و نجابت با توجه به هویت‌های فرو ملی موجود در بحران یمن به این مسئله پرداخته‌اند که هویت‌های فرو ملی موجب تعارض هویتی در یمن شده و درنتیجه بر رفتار خارجی و سیاست خارجی یمن تأثیرگذار بوده‌اند. این موضوع از نگاه صفوی و نجابت منجر به‌نوعی واگرایی در حوزه سیاست خارجی یمن بعد از اتحاد ۱۹۹۰ شده است (صفوی و نجابت، ۱۳۹۶). همچنین توماس جنیو^۱ با توجه به نقش نخبگان سیاسی مهم یمن و قبایل و احزابی در امور سیاسی یمن نقش‌آفرینی می‌کنند به این موضوع پرداخته است که آینده یمن از یک دوره بی‌ثباتی طولانی رنج خواهد برد. درواقع جنیو معتقد است که بحران یمن درنتیجه تعارضات شدید هویتی میان نخبگان سیاسی حاکم در یمن و طی یک روند طولانی میسر شده است و حل این بحران نیز تا حدی به تصمیم‌گیری نخبگان سیاسی یمنی وابسته است (Juneau, 2013).

باوجوداین، پژوهش‌هایی که در محور اول قرارگرفته‌اند؛ موضوع بحران یمن را از یک دید خارجی و در چارچوب تقابل و رقابت بازیگران منطقه‌ای بررسی کرده‌اند و به نقش بازیگران داخلی توجهی نکرده‌اند. پژوهش‌های محور دوم نیز ازلحاظ شناسایی متغیرهای مؤثر بر بحران یمن بیشتر بر نقش بازیگران خارجی و عوامل منطقه‌ای تأکید کرده‌اند و این نوع نگاه آن‌ها مانع توجه بیشتر آن‌ها به نقش نخبگان و بازیگران داخلی شده است. پژوهش‌های محور سوم نیز ازلحاظ موضوعی و همچنین شناسایی متغیر با پژوهش حاضر متفاوت هستند؛ زیرا این پژوهش‌ها عوامل هویتی و اجتماعی مؤثر بر چالش‌های درونی در یمن را با تمرکز بر متغیرهایی متفاوت از موضوع پژوهش حاضر بررسی کرده‌اند و از این منظر ازلحاظ محتوایی و موضوعی با پژوهش حاضر تفاوت دارند. از طرفی به‌طورکلی پژوهش‌های فوق صرفاً به علت آغازین بحران یمن پرداخته‌اند؛ این در حالی است که در پژوهش حاضر سعی شده است علاوه بر موضوعات فوق، پیامدهای پسینی این بحران و چگونگی طولانی شدن منازعه در یمن نیز بررسی شود؛ به همین

منظور در پژوهش از یک چارچوب نظری مدون و دقیق که قادر به تشریح طولانی شدن یک منازعه است؛ استفاده شده است.

۳- رهیافت نظری (نظریه منازعه طولانی مدت اجتماعی)

برای ترسیم نقش عوامل مختلف در منازعات و بحران‌های ملی و بین‌المللی، نظریه‌های مختلفی ارائه شده‌اند. در پژوهش حاضر برای بررسی مباحث خود از مدل نظری منازعه طولانی مدت اجتماعی^۱ استفاده کرده‌ایم. ادوارد ای عازار^۲ یکی از نظریه‌پردازان حوزه تحلیل تعارض برای اولین بار چنین نظریه‌ای را در دهه ۱۹۷۰ میلادی ارائه کرد.

او اولین کسی بود که وقایع خشونت‌آمیز موجود در جهان در حال توسعه را با عنوان منازعات طولانی مدت اجتماعی توصیف کرد. او در رابطه با این منازعات معتقد بود که «به طور خلاصه، منازعات طولانی مدت اجتماعی زمانی رخ می‌دهند که جوامع از ارضای نیازهای اساسی خود بر اساس هویت مشترک محروم شوند. با این حال، محرومیت نتیجه یک زنجیره علیت پیچیده است که شامل نقش دولت و الگوی پیوندهای بین‌المللی است. علاوه بر این، شرایط اولیه (میراث استعماری، موقعیت تاریخی داخلی و ماهیت چندپاره جامعه) در شکل‌گیری پیدایش منازعه طولانی مدت اجتماعی نقش مهمی دارد» (Azar, 1986: 61). ادوارد عازار در طی یک سلسله متوالی از مطالعاتی که از اوایل دهه ۱۹۷۰ آن را آغاز کرده بود؛ عامل حیاتی در منازعات طولانی مدت اجتماعی در کشورهای جهان سوم را در مبارزه طولانی مدت و اغلب خشونت‌آمیز گروه‌های اجتماعی مختلف برای نیازهای اساسی مانند امنیت، دسترسی عادلانه به نهادهای سیاسی و مشارکت اقتصادی، شناخت و پذیرش می‌دانست (Ramsbotham, 2005:113).

ادوارد عازار در بررسی‌های خود چهار متغیر در سطح داخلی را تئوریزه کرده است که در صورت وجود آن‌ها، احتمال طولانی شدن درگیری‌ها و منازعات افزایش می‌یابد:

الف) محتوای مشارکت^۳: ادوارد عازار استدلال می‌کند که برای درک پویایی تعارض و منازعه به جای تمرکز بر نقش دولت باید بر گروه‌های هویتی (گروه‌های مذهبی، قومی و فرهنگی) به عنوان واحد تجزیه و تحلیل تمرکز کرد. او معتقد است که ساختارهای دولت در بسیاری از جوامع پس از مرحله استعمار، تحت سلطه یک گروه مشترک یا ائتلافی از گروه‌ها قرار می‌گیرد و به همین جهت به نیازهای گروه‌های دیگر پاسخ داده نمی‌شود. این نابرابری باعث سرخوردگی، چندپارگی، فقدان مشروعیت سیستم و در نهایت منازعه می‌شود (Sandole & et al, 2009: 23). این دسته از منازعات مبتنی بر رقابت ایجاد می‌شوند. مفهوم سازی به این روش به ما کمک می‌کند تا درک کنیم که تعارضی که ممکن است از محتوای غیر مشهود به وجود آید یا پایدار بماند؛ آیا

1. protracted Social Conflict (PSC)

2. Edward E Azar

3. Communal Content

یک جز پایدار برای منازعه طولانی مدت اجتماعی خواهد بود یا خیر؟ عازار بیان می‌کند که تلاش برای سازش این امر با روندهای یکپارچگی یا همکاری، روند ساخت ملت را به عقب می‌اندازد، ساختار اجتماعی را متشنج می‌کند و در نهایت باعث ایجاد تکه‌تکه شدن جامعه و منازعه طولانی مدت اجتماعی می‌شود (Melissa & Beaudoin, 2013:12-13).

ب) نیازهای انسانی^۱: ادوارد عازار محرومیت از نیازهای انسانی را منبع اصلی منازعه طولانی مدت اجتماعی می‌داند. درواقع، بی‌عدالتی ناشی از محرومیت از نیازها معمولاً به صورت جمعی بیان می‌شود. عدم توجه به این بی‌عدالتی‌ها توسط مقامات و کارگزاران سیاسی باعث ایجاد شکاف طولانی مدت می‌شود. برخلاف منافع، نیازها «هستی‌شناسانه» هستند و قابل بحث نیستند؛ بنابراین اگر در این شرایط منازعه ایجاد شود؛ این منازعه شدید، شرورانه و از منظر سنت کلازویتزایی^۲ غیرمنطقی خواهد بود. به طور خاص، عازار نیاز به امنیت، نیاز به توسعه، نیاز به دسترسی سیاسی و نیازهای هویتی (مذهبی فرهنگی) را در این مورد ذکر می‌کند (Ramsbotham, 2005:115). وی استدلال می‌کند که دقیقاً همین انکار نیازهای انسانی است که موجب منازعات طولانی مدت اجتماعی می‌شود. او صراحتاً استدلال می‌کند که نابرابری ساختاری مبتنی بر ساختارهای اقتصادی و سیاسی با منازعه اجتماعی طولانی مدت پیوندی ناگسستنی دارند. در این شرایط مهم نیست که نیازهای رشد در مرحله اول صرفاً جسمی تصور شوند؛ زیرا لزوماً رفع چنین نیازهای مادی به طور مستقیم منجر به تعارض نمی‌شود. آنچه در این نقطه مهم است مرتبه دسترسی گروه‌های اقلیت به نهادهای سیاسی و یا به رسمیت شناختن وجود جمعی آنها در یک جامعه است. این امر منجر به درک وسیع‌تری از نیازهای انسان می‌شود که اگر این نیازها برآورده نشوند؛ ممکن است به متغیرهای علی^۳ تبدیل شوند که سعی می‌شود با خشونت اصلاح شوند (Loadenthal, 2018: 4-5).

ج) حاکمیت و نقش دولت^۴: متغیر سوم در نظریه منازعات طولانی مدت اجتماعی توانایی دولت در تأمین نیازهای جمعی اجتماعی شهروندان است. احتمال منازعات طولانی مدت اجتماعی هنگامی بیشتر می‌شود که گروه‌های حاکم با هزینه گروه‌های دیگر از سیستم دولتی برای تحقق منافع خود استفاده کنند، از طرفی نخبگان با سازماندهی هویت‌های انحصاری^۵ به تشدید این مشکل کمک می‌کنند. خروجی این روند یک سیستم سیاسی می‌شود که دارای مشروعیت ضعیف و ظرفیت کمی برای پاسخگویی به نیازهای سازنده است (Sandole & et al, 2009: 23). نکته این است که در کشورهای جدیدتر و باثبات کمتر که در آنها اقتدار سیاسی در معرض انحصار

1. Human Needs

2. traditional Clausewitzian

3. Causal Variables

4. Government and the State Role

5. Mobilizing Exclusive Identities

گروه هویتی مسلط یا ائتلافی از گروه‌های سلطه‌گر است که با هزینه دیگران از دولت برای به حداکثر رساندن منافع خود استفاده می‌کنند (Ramsbotham, 2005:116).

د) پیوندهای بین‌المللی^۱: به‌طور کلی ارتقا و یا جلوگیری از منازعه طولانی‌مدت اجتماعی فقط توسط عوامل درون‌زا تعیین نمی‌شوند؛ چهارمین و آخرین شرط مشخص‌شده توسط عازار برای یک منازعه طولانی‌مدت اجتماعی، پیوندهای بین‌المللی خاص یک کشور است. این متغیر به‌عنوان روابط سیاسی-اقتصادی و وابستگی با سیستم اقتصادی بین‌المللی و یا روابط سیاسی-نظامی از طریق الگوهای منطقه‌ای یا جهانی تعریف شده است که اغلب موجب تشدید نیازهای گروه‌های خاص، تحریف سیستم‌های سیاسی و اقتصادی داخلی از طریق سازمان‌دهی متقابل ائتلاف‌هایی در حوزه سرمایه بین‌المللی، سرمایه داخلی و دولتی می‌شود (Nascimento, 2011: 47). در رابطه با این متغیر، عازار بر ارتباط بین منازعه طولانی‌مدت اجتماعی و سیستم بین‌الملل تأکید می‌کند. وی اصرار دارد که ادغام پیرامونی کشورهای در حال توسعه در سیستم اقتصادی بین‌المللی شرایطی را ایجاد کرده است که ظهور و تداوم منازعه طولانی‌مدت اجتماعی را در آن مناطق تقویت می‌کند. در نتیجه، نابرابری در ساختار رو به رشد اقتصادی، ناکارآمدی مدل توسعه اقتصادی و اقتدارگرایی بوروکراتیک در این کشورها موجب می‌شود تا دولت از پس بحران‌های اقتصادی ناشی از ادغام در اقتصاد جهانی برنیاید (Tanabe, 2010:114).

۴- تجزیه و تحلیل استمرار بحران در یمن

با توجه به چارچوب نظری ارائه‌شده در پژوهش، در تجزیه و تحلیل استمرار بحران در یمن که ناشی از منازعه‌ای طولانی مدت در آن است باید به چهار عامل توجه کرد که عبارت‌اند از: نقش گروه‌های هویتی داخلی، نیازهای انسانی در جامعه، نقش دولت در جامعه و عدم پاسخ به نیازهای انسانی توسط آن و در نهایت پیوندهای بین‌المللی که دولت حاکم دارد. از این رو، در ادامه سعی شده است تا بحران یمن در قالب عوامل مذکور مورد بررسی قرار گیرد.

۴-۱. نقش گروه‌های هویتی داخلی در استمرار بحران یمن

۴-۱-۱. ساختار قبیله‌ای در یمن و عدم انسجام میان گروه‌های هویتی

قبیله بازبگر اصلی ساختار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی یمن است. اقوام یمنی یکی از اهرم‌های اصلی هر نظام سیاسی حاکم بر یمن را تشکیل می‌دهند و دولت‌ها نیز سعی می‌کنند در پیشبرد اهداف خود از آن‌ها بهره‌برداری کنند. قبیله و قبیله‌گرایی در یمن همواره مورد سوءاستفاده دولت و برخی از رهبران قبایل قرار می‌گیرد. در این میان فرهنگ قبیله‌ای یا قبیله‌گرایی و عصبیت با نفوذ بر نخبه‌های سیاسی تقویت می‌شود (حسن، ۲۰۱۸: ۵). از این رو، واحد اجتماعی برجسته در ساختار اجتماعی یمن قبیله است. (Manea, 1996: 1).

با توجه به ساختار قبیله‌ای یمن می‌توان اذعان کرد که در این کشور قوانین و سنت‌های قبیله‌ای در بازگرداندن مرتبه‌ای از ثبات نقش مهمی ایفا می‌کند؛ زیرا ظرفیت دولت در این زمینه بسیار محدود است. یمنی‌ها برای تنظیم قانون و برقراری عدالت برای قرن‌ها به سنت‌های قبیله‌ای بومی اعتماد داشته‌اند. قانون قبیله‌ای به‌طور مؤثری اختلافات بین قبایل مختلف، بین قبایل و شرکت‌های موجود در یمن و بین قبایل و دولت یمن را کنترل کرده است. ساختار قبیله‌ای در یمن سلسله‌مراتبی نیست. در قبایل نقش شیوخ برجسته است که مقام خود را با توجه به منافع مردم خود و ارائه خدمات حل معضل در جوامع خود و بین قبایل به دست می‌آورند (Al-Dawsari, 2012: 1). یکی از عوامل مؤثر بر این نوع از قبیله‌گرایی در یمن زمینه بافت فیزیکی موجود در یمن است که باعث تقویت هویت‌های فرامحلی بر اساس مکان و شبکه‌های خویشاوندی شده است. درواقع، این بافت نوع خاصی از نظام ارزش اجتماعی معروف به قبیله‌گرایی^۱ را در یمن تقویت می‌کند که در آن استقلال فردی و افتخار جمعی بر دیگر ایده‌های قانون و مشروعیت اولویت دارد. مطابق با نظام قبیله‌گرایی، افتخار (شرف) یک قبیله در همبستگی با خویشاوندان و سایر متحدان تابع و دارایی‌های یک فرد یا گروه خلاصه می‌شود (Salmoni & et al, 2010: 34). بنابراین می‌توان ساختار قبیله‌ای در یمن را به‌عنوان یک سازمان اجتماعی دانست که مشروعیت خود را از مجموعه قوانین سنتی که به‌منزله قرارداد اجتماعی میان اعضای قبیله و همچنین بین آن‌ها و شیوخ آن‌ها و سایر قبایل است؛ به دست می‌آورد. این قرارداد اجتماعی یا قانون عرف حاکم بر امور عمومی، محافظت از منافع مشترک و حمایت اقتصادی از اعضای قبایل را بر عهده دارد.

همچنین می‌توان اذعان کرد که قبیله‌گرایی در یمن همواره در جهت اهداف خاص به‌صورت یک ابزار مورد استفاده گروه‌های مختلف قرار گرفته است و از این طریق مشکلات فراوانی را برای جامعه یمن فراهم آورده است. در دوران رژیم سابق در یمن، علی عبدالله صالح با اختلاف‌افکنی در میان قبائل یمن سعی کرد قبایل یمن را در دو جبهه متقابل یکدیگر که شامل قبایل حامی حکومت و قبایل مخالف حکومت می‌شدند؛ قرار دهد. صالح که از زمان به قدرت رسیدن با بافت قبیله‌ای یمن آشنا بود از همین رو، سعی می‌کرد قدرت خود را به قبایل یمن تکیه دهد. این بافت قبیله‌ای در یمن اهرمی مهم در دست عربستان در سال‌های بحران برای ایجاد شکاف بیشتر در یمن قرار داد. همچنین نیروهای القاعده نیز بعد از شورش‌های متعدد در یمن سعی کردند در میان قبایل یمن نفوذ کنند و از این طریق ابزاری را برای نیل به اهداف خویش به دست آوردند. این روند بعد از شورش‌های متعدد در یمن منجر به گسترده شدن ناامنی‌ها در یمن شد. در نتیجه، می‌توان گفت که ساختار قبیله‌ای یمن، زمینه عدم انسجام ملی در یمن را فراهم آورده است (نورمحمدی و دیگران ۱۳۹۲: ۷۹).

۴-۱-۲. تقسیم‌بندی شمال-جنوب و شکننده بودن ساختار قدرت در یمن

به‌طورکلی یمن دارای دو بافت نامتقارن شمالی و جنوبی است که این بافت در کنار بافت قبیله‌ای یمن بر شدت بحران و منازعات در یمن می‌افزاید. یمن قبل از اتحاد دو یمن شمالی و جنوبی در دهه ۱۹۹۰ میلادی، فاقد دولت مرکزی و از درجه کنترل بسیار ضعیف بر مناطق پیرامونی خود برخوردار بود. یمن شمالی حدود هزار سال تحت حکومت یک حکومت دینی موسوم به امامت اداره می‌شد. این حکومت مشروعیت اجتماعی و سیاسی خود را از قبایل زیدی شیعه در ارتفاعات شمال غربی می‌گرفت؛ اما بقای اقتصادی امامت به بهره‌برداری از سرزمین‌های نسبتاً غنی‌تر سنی نشین (شافعی) از جمله تعز، إب، البیضاء و منطقه ساحلی دریای سرخ یا تهامة بستگی داشت (Feierstein, 2019: 4). به‌طورکلی در شمال یمن منابع کمیاب در یک محیط سخت جغرافیایی تخصیص یافته است. میزان پراکندگی جمعیت به‌طور پراکنده و نسبتاً کم است که توسط بیابان‌ها، کوه‌ها و سایر موانع طبیعی از یکدیگر جدا شده‌اند؛ بنابراین بقا در این منطقه به مقدار مشخصی به خودکفایی محلی و همچنین حفظ مسیرهای تجاری بین منطقه‌ای متکی است. به‌علاوه محدودیت‌های زیست‌محیطی در این منطقه به‌طور سنتی نوع انباشت ثروت را که باعث ایجاد شکاف‌های بزرگ اقتصادی می‌شود؛ محدود کرده‌اند (Salmoni & et al, 2010: 33). در ابتدای قرن بیستم، یمن شمالی تحت سیطره امپراتوری عثمانی قرار داشت. رهبر حکومت زیدیه سعی کرد به سمت استقلال در یمن شمالی پیش رود. (Manea, 1996: 3). در اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی، یک جنبش ملی‌گرای عرب موسوم به یمنی‌های آزاد^۱ در منطقه مرکزی یمن ظهور کرد و در سال ۱۹۶۲ میلادی، این گروه با حمایت مصر تحت حمایت رئیس‌جمهور جمال عبدالناصر شورشی گسترده علیه حکومت وقت (امامت) آغاز کرد. این مبارزه تا پایان دهه ۱۹۶۰ میلادی که حکومت جمهوری یمن در شمال شکل گرفت؛ ادامه داشت. در این دوران رهبری مذهبی امامت مدعی بود که مشروعیت خود را بر اساس تبار مستقیم خود از حضرت محمد (ص) می‌گیرد. در این زمان یمنی‌های آزاد یک پیش‌روایت ملی‌گرایانه عربی را تبلیغ کردند که پیامدهای طولانی‌مدتی برای انسجام داخلی یمن داشته است. یمنی‌های آزاد این ادعا را مطرح کردند که یمنی‌های واقعی از نوادگان قحطانی‌ها هستند (قبایل عربستان جنوبی که ساکنان اصلی یمن هستند) در مقابل آن‌ها ادعا کردند که سادات زیدی که بر یمن حکمرانی می‌کنند عدنانی هستند (از فرزندان قبایل شمالی که پس از ورود اسلام به جنوب عربستان مهاجرت کردند و حکمران یمن شدند) (Feierstein, 2019: 4).

در این بازه زمانی جنوب یمن نیز تحت اختیار انگلیسی‌ها بود که از سال‌های قبل باهدف استعماری به این منطقه آمده بودند. در نتیجه می‌توان گفت که منطقه شمال تحت تسلط عثمانی‌ها، بافتی مذهبی و منطقه جنوب تحت نفوذ انگلیسی‌ها از بافتی تقریباً سکولار برخوردار بود و

1. Free Yemenis

ساکنین آن بر اساس قوانین تجارت آزاد عمل می‌کردند و این امر موجب شد تا از لحاظ مذهبی و اعتقادی، منطقه جنوب دارای بافتی نسبتاً بازتر باشد. ساکنان جنوب یمن بعد از خروج بریتانیا از یمن در سال ۱۹۶۷ میلادی توانستند به صورت مستقل یک رژیم مارکسیستی تشکیل دهند. بدین ترتیب جمهوری خلق یمن در مناطق جنوبی یمن پایه‌گذاری شد. اما در دهه ۱۹۹۰ میلادی تلاش برای اتحاد دوباره میان شمال و جنوب یمن زیاد شد. در دوران قبل از اتحاد تعدادی از عوامل شکست اتحاد میان شمال و جنوب پدیدار شد که برخی از آنها با بعد تاریخی-اجتماعی قبیله‌گرایی در یمن ارتباط داشتند؛ علیرغم مدت زمانی طولانی که مذاکرات مربوط به مرحله مقدماتی بین رهبران دو بخش طی شد و شور و فداکاری در سطح مردم و نیز در میان اکثریت حاکم. نخبگان شتاب پیدا کرد؛ اما مسائل بین دو طرف به مرحله درگیری مسلحانه رسید که مسائل را با زبان اسلحه به نفع طرف قوی‌تر (شمالی) حامی وحدت حل کرد و پیروزی طرف قوی‌تر را تضمین کرد؛ اما این اتحاد فقط در ظاهر میسر شده بود، زیرا عدم وجود زبان گفتگوی مسالمت‌آمیز بین طرف‌های درگیری یمن بر تداوم بحران می‌افزود (العبدی، ۲۰۱۸: ۱۸۵). از این‌رو با اتحاد دو یمن در دهه ۱۹۹۰ میلادی، بافت نامتقارن یمن ترمیم نشد؛ زیرا یمنی‌های جنوب حاوی اختلافات تاریخی با حکومت مرکزی یمن و شمالی‌ها هستند. یمنی‌های جنوبی اعتقاد دارند که شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن‌ها قبل از اتحاد یمن در دهه ۱۹۹۰ میلادی بهتر بود و به واسطه برخورداری از منابع نفتی، قابلیت‌های بیشتری نسبت به شمالی‌ها دارند و به همین منظور یمنی‌های جنوب بر این نکته تأکید می‌کنند که باید استقلال خود را دوباره به دست آورند. در نتیجه بافت شمالی و جنوبی یمن از لحاظ جغرافیایی و هویتی و فرهنگی کاملاً با یکدیگر متفاوت هستند و این موضوع در کنار منازعات قومی و مذهبی بر شکننده بودن ساختار قدرت در یمن تأثیر زیادی دارد. (هوشی سادات، ۱۳۹۹: ۵۰۹-۵۱۰).

۴-۱-۳. گروه‌های مذهبی در یمن و اختلافات هویتی میان آن‌ها

به‌طور کلی یمن دارای دو اکثریت مذهبی اهل تشیع زیدی و اهل تسنن شافعی است. از این‌رو، این کشور علاوه بر اختلاف قبیله‌ای از تشنّت مذهبی موجود در آن نیز رنج می‌برد. اهل سنت یمن قریب به نیمی از جمعیت یمن را تشکیل می‌دهند که اکثراً متعلق به شاخه شافعی اهل سنت هستند. شافعیان اکثراً در جنوب و ساحل دریای سرخ هستند؛ اما مدت‌هاست که در شمال نیز جمعیت قابل توجهی را تشکیل می‌دهند (Salmoni & et al, 2010:102). شیعیان زیدی نیز جمعیت قابل توجهی را در یمن تشکیل می‌دهند. آن‌ها بیشتر در استان‌های شمالی این کشور اقامت دارند. این گروه مذهبی حدود هزار سال پیش توانسته بودند در یمن حکومت تشکیل دهند. استان صعه مرکز اصلی حضور شیعیان در یمن است. از فروپاشی حکومت زیدیان امامت در سال ۱۹۶۲ تا زمان اتحاد دو یمن در ۱۹۹۰ میلادی، سنی‌های سلفی که در نیمه دوم قرن ۲۰ ظهور کرده بودند و خود را پیشگامان اسلام اصیل می‌دانستند؛ توانستند به جامعه یمن نفوذ کرده و

پیروان شیعه و شیعیان زیدی را به خود جلب کنند. این در حالی است که دشمنی سلفی‌ها نسبت به شیعیان زیدی بر همه روشن بود. بدین ترتیب، از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی، تعدادی زیادی از روحانیون زیدی که هویت شیعی خود را در معرض تهدید وهابی‌ها و سلفی‌ها می‌دیدند تصمیم به احیای دوباره جامعه شیعیان زیدی یمن گرفتند. (Doostmohammad & et al, 2012: 98).

البته در میان اختلافات و منازعات موجود در یمن، اختلاف مذهبی از عمق چندانی برخوردار نیست؛ زیرا پایه اختلافات و منازعات در یمن بیشتر بر تبار و مبنای قبیله‌ای استوار است. باوجوداین، این تفکیک مذهبی در کنار اختلافات قبیله‌ای همواره در یمن وجود داشته است و اختلافات قومی - قبیله‌ای بیشتر بر اختلافات مذهبی سایه افکنده است؛ و اختلافات مذهبی عموماً در سایه منفعت‌طلبی دولت افزایش می‌یافتند (Day & brehony, 2020: 234). از طرفی اختلافات درون مذهبی نیز ازجمله مسائلی است که فضای ایدئولوژیکی یمن را درگیر معادلات پیچیده کرده است. به‌طور مثال در درون مذهب شیعه زیدی یمن در طول تاریخ تنش‌هایی بین سادات و افرادی که سادات نبوده‌اند؛ وجود داشته است. اختلاف آن‌ها را می‌توان در اینکه چه کسی باید رهبری جامعه دینی زیدیه را بر عهده داشته باشد؛ جست (Salmoni & et al, 2010: 102). یکی دیگر از بازیگران مهم در عرصه مذهبی در یمن گروه‌های سنی افراطی وابسته به القاعده هستند. این گروه خود را به با نام گروه القاعده شبه‌جزیره معرفی کردند که بعدها عمده پایگاه گروه تروریستی داعش در یمن را نیز تشکیل می‌دادند، این گروه در تشدید تنش و اختلافات مذهبی در یمن سهم بسزایی داشته‌اند (Macdonnell & et al 2017: 4).

۴-۲. نیازهای انسانی و هویتی در یمن و نقش دولت اقتدارگرا در عدم پاسخ به آن‌ها

اقتصاد شکننده یمن یکی از مهم‌ترین دلایل بحران یمن است. یمن کشوری کم‌درآمد است و شدیداً به منابع نفتی وابسته است. در سال‌های قبل از بحران، نفت تقریباً ۲۵ درصد از تولید ناخالص داخلی و ۷۰ درصد از درآمد دولت را تشکیل می‌داد. کاهش قیمت نفت از اواسط سال ۲۰۰۸ نیز منجر به تشدید فشار اقتصادی بر اقتصاد توسعه‌نیافته این کشور شد. در این سال‌ها یمن باوجود برنامه‌های بلندپروازانه خود با چالش‌های طولانی‌مدتی مانند کمبود منابع آب و نرخ رشد بالای جمعیت روبرو بوده است. به همین منظور شرایط تأمین نیازهای مادی جامعه یمن چه قبل و چه بعد از بحران همواره با چالشی جدی روبرو بوده است (Doostmohammad & et al, 2012: 102). یمن چه قبل از شروع بحران و چه بعد از آن از لحاظ زیرساخت‌های اقتصادی در شرایط مطلوبی به سر نمی‌برد. شاخص‌های توسعه اجتماعی مانند سؤ تغذیه کودکان، مرگ‌ومیر مادران و تحصیلات در یمن ناامیدکننده است. نظرسنجی مربوط به بودجه خانوارها در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ میلادی نشان می‌دهد که حدود ۳۵ درصد از جمعیت در این سال‌ها زیر خط فقر ملی زندگی می‌کردند. همچنین برآوردها نشان می‌دهد که در سال‌های قبل از بحران با توجه به افزایش مداوم قیمت‌های مصرف‌کننده به‌ویژه افزایش قیمت مواد غذایی، نرخ فقر در سال ۲۰۰۹

میلادی به ۴۲٪ افزایش یافته بود (Al-Batuly, 2011: 1-3). روند گسترش فقر در یمن بعد از بحران اخیر و حمله عربستان و ائتلاف به آن نیز تشدید شد. مطابق با آمار موجود از فقر در یمن، تا اواخر سال ۲۰۱۸ میلادی حدود ۳۰/۶ درصد از جمعیت یمن از فقر حاد و ۶۹/۱ درصد از مردم از فقر عمومی رنج می‌بردند. همچنین مقدار شاخص فقر چندبعدی^۱ که بین عدد صفر و یک متغیر است؛ در یمن بسیار زیاد بوده است و با توجه به وضع فعلی یمن پیش‌بینی می‌شود این روند افزایشی تداوم یابد (ESCWA, October 2018: 7).

علاوه بر اقتصاد در سال‌های قبل از شروع بحران فعلی، بی‌عدالتی منبعث از قبیله‌گرایی مفرط موجود در این سرزمین نیز جامعه یمن را در شرایط سخت برای رفع نیازهای معنوی قرار داد. قبیله‌گرایی از دو جهت سیاسی و اجتماعی جامعه یمن را تحت تأثیر قرار داده است. از جهت سیاسی همان‌طور که ذکر آن رفت؛ قبیله‌گرایی ساختار قدرت در یمن را تحت‌الشعاع خود قرار داده است و این روند در بافت جامعه یمن نوعی سیاست حمایت‌گرایانه قبیله‌ای از سوی دولت ایجاد کرده است که مطابق با آن یک قبیله در جهت رفع نیازهای سیاسی و اجتماعی خود از دولت و قدرت حاکمه حمایت می‌کند. دولت نیز موظف به رفع آن نیازها در مقابل حمایت قبیله از مشروعیتش در جامعه است. در نتیجه در این روند، قدرت و یا دولت حاکم با حمایت از یک قبیله و تأمین نیازهای آن باعث ایجاد نوعی شکاف در سطح قبیله‌ای در جامعه می‌شود؛ زیرا به نیاز دیگر قبایل پاسخ داده نشده است و این سیاست دولت در جهت مخالف سیاست‌های ملی جامعه است. در نتیجه این روند منجر به برانگیخته شدن حس قومی و قبیله‌ای دیگر قبایل شده و در نهایت می‌تواند منازعه قومیتی را برای جامعه فراهم آورد (نورمحمدی و دیگران ۱۳۹۲: ۷۸). درواقع، مشکل اصلی یمن در این واقعیت نهفته بود که دولت خود مانند یک قبیله رفتار می‌کرد. در یمن قبیله حاکم همواره یک کنشگر قوی و فعال در دولت بوده است و علاوه بر در اختیار داشتن نهادهای نظامی، رهبری نهادهای مختلف دولتی، رهبری بسیاری از سازمان‌ها و احزاب جامعه مدنی را بر عهده داشته است. این رابطه بین دولت و قبیله یکی از موانع اصلی در نهادسازی دولت است و از طرفی مانع تحولات عمیق در ساختار فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه می‌شود (حسن، ۲۰۱۸: ۵-۶)؛ بنابراین شکاف قبیله‌ای و قومی و مذهبی که دولت در تشدید آن در جامعه یمن نقشی پررنگ داشته است موجب توزیع قدرت به صورت ناعادلانه در مناطق جغرافیایی مختلف در یمن شده است و زمینه را برای بحران‌های ملی و فراملی فراهم آورده است. قبل از وقوع بحران اخیر، سیاست‌های دولت در زمینه مذهبی باعث تشدید شکاف‌های اجتماعی در یمن شد. به‌طور مثال، شیعیان زیدی در یمن شمالی در سال‌های بعد از کودتای ۱۹۶۲ میلادی همواره با قدرت مرکزی چالش داشته و در پی احیای مذهب خود در جامعه بودند، این چالش ناشی از عدم توجه قدرت مرکزی به نیازهای این قشر از جامعه یمن و

محروم شدن آن‌ها از فضای سیاسی و اقتصادی جامعه بوده است (Wedeen, 2008: 153). همچنین در یمن دولت‌های مختلف سعی کرده‌اند تا از اختلافات مذهبی موجود در یمن بیشترین منفعت را کسب کنند. در سال ۲۰۰۴ زمانی که اختلاف زیدی‌های حوثی با رژیم صالح اوج گرفت و رهبر این گروه، حسین بدرالدین الحوثی توسط نیروهای مسلح یمن کشته شد؛ رئیس‌جمهور وقت، علی عبدالله صالح اختلاف با زیدی‌ها در صعدہ را به نمونه‌ای از یک اختلاف مذهبی تعبیر کرده و حوثی‌های یمن را شیعیان دوازده‌امامی تلقی کرده که مورد حمایت جمهوری اسلامی ایران هستند (Day & brehony, 2020: 235). از طرفی این عدم توجه به نیازهای انسانی از سوی دولت در شدت شکاف میان بافت شمال و جنوب یمن نیز تأثیر گذاشته است؛ زیرا قبل از وقوع انقلاب ۱۹۶۲ میلادی، رژیم موجود در یمن شمالی متفاوت بود (العقاد، ۱۹۷۰: ۶۲۱). بنابراین روند تقابل برخی جریان‌ات یمنی در شمال و جنوب در طول دوره‌های گذشته با موانع زیادی روبرو شده است که مهم‌ترین آن‌ها میراث تاریخی یمن است. این اختلافات با تأثیر بر دیدگاه‌های سیاسی و نقش دولت در آن عامل مهمی در شکنندگی اوضاع یمن بوده است (المظفری، ۲۰۱۸: ۲).

۳-۴. نقش پیوندهای بین‌المللی در استمرار بحران و منازعه در یمن

به‌طور کلی، در بررسی منازعه طولانی مدت در یک کشور صرف تجزیه و تحلیل درونی از آن کشور کافی نیست و باید پیوندهایی که یک دولت در زمینه‌های مختلف با جهان دارد را نیز بررسی کرد. میزان توسعه‌نیافتگی و یا توسعه‌یافتگی یک کشور در نسبت با شاخص جهانی عصری مهم در بررسی جریان شکل‌گیری و استمرار منازعه و بحران در آن کشور است (Nascimento, 2011: 47). یمن نیز از این روند مستثنا نبوده و میزان توسعه‌نیافتگی آن در نسبت با شاخص‌های جهانی در کنار نقش دولت اقتدارگرا در آن موجب طولانی شدن منازعه میان گروه‌های مختلف در داخل این کشور شده است.

۳-۴-۱. توسعه‌نیافتگی یمن در نسبت با شاخص‌های جهانی

یمن یکی از خشک‌ترین، فقیرترین و کم توسعه‌ترین کشورهای جهان است. از لحاظ شاخص توسعه انسانی برنامه پیشرفت و توسعه ملل متحد^۱، این کشور از میان ۱۸۲ کشور در پایین‌ترین رتبه قرار دارد. از این حیث، شاخص‌های توسعه در یمن در مقایسه با نسبت شاخص توسعه انسانی جهانی بسیار عقب است (USAID, 2018) این روند عدم توسعه در یمن نتیجه یک عامل دفعی مانند بحران یمن نیست؛ بلکه نتیجه یک روند تدریجی در یمن بوده است. در دوره ابتدایی اتحاد دو یمن، عدم تعادل هزینه‌های مالی مربوط به هزینه‌های بالای اتحاد منجر به افزایش نرخ تورم در کشور شد. با وجود این، در سال ۱۹۹۵ میلادی، دولت مجبور شد سیاست‌هایی مبتنی بر

1. United Nations Development Programme (UNDP)

اصلاحات بازارمحور متمرکز بر تثبیت قیمت، آزادسازی تجارت و همچنین تنظیمات مالی و رژیم نرخ ارز را در دستور کار خود قرار دهد. این سیاست‌های مبتنی بر اقتصاد آزاد لیبرالی در اواخر دهه ۱۹۹۰ میلادی ادامه داشت و موجب کاهش تدریجی یارانه اقلام عمده از جمله فرآورده‌های نفتی شد. ظاهراً این تلاش‌ها به ثبات اقتصاد نیز کمک کرد؛ البته افزایش سهم تولید ناخالص داخلی نفت در این سال‌ها عامل اصلی رشد اقتصادی در یمن بود (Al-Batuly, 2013: 254-255). از طرفی یمن در سال‌های بعد از اتحاد یکی از کشورهای مهم و آسیب‌پذیری بود که باوجود حمایت گسترده بین‌المللی با مشکلات زیادی روبرو بود. یمن یکی از اولین کشورهای عربی بود که همراه با مصر، مراکش و سایر کشورها، اهداف توسعه هزاره^۱ که پیوست برنامه توسعه پایدار بود را امضا کردند. باوجود این، پس از چهار سال از آغاز این برنامه، وضعیت یمن روزبه‌روز نامناسب‌تر شد و امکان دستیابی به اهداف توسعه هزاره در این کشور دشوارتر شد (Mashaabi, 2020: 9-10). مطابق با گزارشات سال‌های قبل بحران کمترین درآمد سرانه، بیشترین اختلاف جنسیتی، بالاترین میزان مرگ‌ومیر زیر پنج سال و کم‌ترین امید به زندگی مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی یمن در سال‌های قبل از بحران بوده است. یمن در سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱ میلادی کمترین میانگین رشد اقتصادی پنج‌سال سرانه در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را به خود اختصاص داده بود و در این زمان، بیشترین اختلاف اقتصادی در میان گروه‌های قومی و مذهبی (به‌عنوان نمونه توسعه نامتوازن) در جامعه یمن حاکم بود (USAID, April 2011). در این زمینه می‌توان به نقش افزایش تصاعدی میزان بیکاری، فقر، بدهی‌های یمن به بانک‌های بین‌المللی و فساد اداری در یمن اشاره کرد که بر منفی شدن نرخ رشد اقتصادی در یمن و جلوگیری از پیشروی به سمت توسعه کمک کرد (محمد، ۲۰۱۵: ۴-۵). از طرفی مطابق با شاخص توسعه انسانی در سال‌های قبل از سال ۲۰۱۱ میلادی که بحران در یمن کلید خورد؛ یمن جز ۵ کشور توسعه‌نیافته در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا در نظر گرفته شده بود (UNDP, 2011). این موضوع نشان می‌دهد که جریان توسعه در یمن در سال‌های قبل از بحران از یک‌روند نامتوازن و نابرابر تبعیت می‌کرده است و این موضوع در کنار سایر عوامل ذکرشده یمن را در شرایط بسیار عدم توسعه‌نیافتگی قرار داده بود.

۴-۳-۲. نقش دولت اقتدارگرا و وابسته در عدم توسعه‌نیافتگی یمن

بدیهی است که حکمرانی مطلوب می‌تواند به‌عنوان مرجعی عالی برای دستیابی به توسعه تلقی شود. مقامات مرکزی و محلی هنگامی می‌توانند به توسعه برسند که متمرکز بر حکمرانی کارآمد و مؤثر شوند و شفافیت و پاسخگویی را در دستور کار قرار دهند. همچنین عدالت و رقابت عادلانه را به جامعه ارائه دهند و به اصول عدالت اجتماعی و اصول حکمرانی خوب متعهد باشند (Al-Sharafi & et al, 2019: 178). به همین منظور، از لحاظ سیاسی طی سال‌های قبل از بحران

1. Millennium Development Goals (MDGs)

در یمن حکومتی اقتدارگرا حاکم بود. علاوه بر این، تکیه حکومت در حوزه‌های امنیتی و اقتصادی به بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در سال‌های بعد از اتحاد، نوع وابستگی روابط حکومت اقتدارگرای یمن را به کنشگران خارجی را نشان می‌دهد. حکومت در یمن قرن‌ها حاصل دو نهاد سنتی مذهب و قبیله بود (Al-Mutawakil, 2012: 151). در این زمان تا دهه ۱۹۹۰ میلادی، یمن به صورت تفکیکی و تحت دو حکومت یمن شمال و جنوبی اداره می‌شد. در نهایت دولت وحدت در سال ۱۹۹۰ میلادی تأسیس شد و بعد از درگیری میان گروه‌های مختلف سیاسی، علی عبدالله صالح حاکم بلامنازع یمن شد (Alawi, 2017: 36-39). صالح در این زمان در یمن یک نظام سیاسی ایجاد کرد که از آن می‌توان با عنوان یک نظام اقتدارگرایی متکثر یاد کرد. در این رژیم اقتدارگرا اگرچه فضایی محدود برای صدهای جایگزین در نظر گرفته شده بود؛ اما محدودیت‌های جدی برای ایجاد مراکز قدرت نهادینه شده جایگزین وجود داشت؛ زیرا این روند می‌توانست تهدیدی جدی برای نخبگان حاکم باشد. در این برهه، انتخابات معمولاً منظم و در بعضی مواقع تا حدودی رقابتی برگزار می‌شد؛ اما مسئولان نسبت به ایجاد و تقویت پیوندهای حمایت از خود و جامعه، به تدوین سیاست‌ها بسیار محدود در این حوزه توجه می‌کردند (Posusney, 2005: 17).

همچنین در این سال‌ها از لحاظ اقتصادی، یمن مانند بیشتر کشورهای عربی در منطقه غرب آسیا وابسته به درآمدهای نفتی بود و این وابستگی به درآمدهای نفتی موجب شکل‌گیری یک دولت رانتیر در یمن شده بود. در واقع، پیوند دولت رانتیر توسعه‌نیافته در کنار قبیله‌گرایی مفرطی که در یمن حاکم بود موجب شده بود تا حکومت در این سال‌ها رانت به دست آمده از درآمدهای نفتی را تحت اختیار هواداران و حامیان قبیله‌ای‌اش قرار دهد و در نتیجه این پیوند، ساختارهای اجتماعی و سیاسی یمن توسعه پیدا نکرد. این روند باعث شد تا دولت یمن دست بازتری برای حمایت از قبایل حامی خود و سرکوب قبایل مخالف خود داشته باشد (Phillips, 2011: 103-105). از این رو، مطالعات نشان می‌دهد که در سال‌های قبل از بحران فعلی برخی از جنبه‌های مربوط به توسعه پایدار چون شفافیت و مقبولیت سیاسی در یمن بسیار ضعیف بوده است. در این سال‌ها معیارهایی چون پاسخگویی و کارآمدی حکومت، تشویق به مسئولیت‌پذیری جامعه، تمرکززدایی از اقتدار مرکزی و ... بی‌اثر و تا حد زیادی ضعیف بودند (Al-Sharafi & et al, 2019: 185-188).

علاوه بر این، در این روند ارتباط و پیوندهای امنیتی و حتی اقتصادی رژیم‌های پیشینی یمن با بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی نیز عنصری تأثیرگذار بوده است؛ زیرا این پیوندها نقشی جدی در حمایت بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای از دولت اقتدارگرای یمن داشتند. تا قبل از جنگ دوم خلیج فارس و حمایت صالح از صدام، کشورهای حاشیه خلیج فارس از حامیان توسعه در یمن بودند. این کشورها به خصوص در دهه ۱۹۶۰ با حمایت مالی از حکومت یمن در حوزه‌های مختلف عمرانی و آموزشی سعی در پیشروی و توسعه یمن داشتند. از طرفی در این سال‌ها

شرکت‌های مختلف خصوصی بین‌المللی که در حوزه خلیج فارس مشغول بودند نیز در تلاش بودند تا در یمن سرمایه‌گذاری کنند (امیری و کیانی، ۱۳۹۶: ۳۳-۳۴). همچنین در ارتباط و پیوند دولت با قدرت‌های فراملی نیز دولت یمن حداقل از سال ۲۰۰۱ میلادی که اقدامات تروریستی سال ۲۰۰۱ میلادی از سوی القاعده در جهان شدت یافته بود؛ تصمیم به همکاری با ایالات متحده در زمینه مقابله با اقدامات تروریستی گرفته بود. یمن در این سال‌ها به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عرصه‌های مبارزه با القاعده بود. دولت یمن خطرات ناشی از القاعده را درک می‌کرد؛ اما هرگونه حضور گسترده نظامی آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم در این کشور می‌توانست منجر به بی‌ثباتی در یمن شود؛ زیرا القاعده توانسته بود از بحران هویتی مبتنی بر قبیله‌گرایی در یمن استفاده کند و به جذب حامی و طرفدار از قبایل یمن پردازد. باوجوداین، همکاری گسترده در زمینه تسلیحاتی و نظامی میان آمریکا و حکومت صالح صورت گرفت (Terrill, 2011: 13-14). پیوند رژیم صالح با قدرت‌های فرامنطقه‌ای چون آمریکا موجب شکل‌گیری منازعات جدی در یمن شد؛ زیرا بافت قبیله‌ای یمن و حاکم بودن دولتی حامی‌پرور که خود دولت قبیله‌ای بود فضا را برای حضور بازیگران خارجی و ارتباط با آن‌ها مناسب نمی‌دید؛ همان‌طور که بسیاری از گروه‌ها و اقلیت‌های موجود در یمن خواستار خروج نیروی‌های آمریکایی و عدم همکاری با کشورهای حاشیه خلیج فارس بودند و همین موضوع موجب چالش دولت با اقلیت‌ها و گروه‌های مذهبی و قبیله‌ای مختلف شد (امیری و کیانی، ۱۳۹۶: ۳۶). ازاین‌رو، عدم توسعه‌نیافتگی موجود در یمن که محصول شکاف هرچه بیشتر میان بازیگران فرو ملی در یمن بوده است در کنار سیاست‌های اقتدارگرایانه و حمایت‌گرایانه قبیله‌ای اتخاذشده توسط دولت و نوع روابطی که دولت با بازیگران منطقه‌ای و جهانی داشته است؛ مانعی جدی برای حل بحران و تعارض در یمن ایجاد کرده است و تداوم این روند در جامعه یمن منجر به شکافی عمیق‌تر میان هویت‌های مختلف و در نتیجه منازعه جدی و طولانی میان آن‌ها شد.

نتیجه‌گیری

در نوشتار حاضر سعی شد استمرار بحران در یمن از منظر متفاوت واکاوی شود. با شروع بیداری اسلامی در منطقه شمال آفریقا و حوزه شامات و گسترش آن به شبه‌جزیره عربستان و خلیج فارس، یمن نیز به‌واسطه ناکارآمدی حکومت مرکزی اقتدارگرا و مشکلات اقتصادی و اجتماعی و همچنین رقابت و تقابل میان بازیگران قومی-قبیله‌ای درگیر بحرانی شدید شد. با این حال، بحران در یمن قدمتی طولانی دارد و یمن در یک سده‌ی اخیر بحران‌های متعددی را پشت سر گذاشته است. به نظر می‌آید که استمرار بحران‌های متعدد در جامعه یمن که در آن گروه‌های هویتی متنوعی حضور دارند ریشه در منازعات طولانی مدت در جامعه یمن دارد. شاید شروع بحران در جوامع قبیله‌ای چون یمن نشأت گرفته از عوامل منطقه‌ای و حتی بین‌المللی باشد؛ اما

به نظر عوامل مختلف داخلی در استمرار بحران در جامعه‌ای چون جامعه یمن دخیل بوده‌اند. درواقع، در استمرار بحران در یمن می‌توان به متغیرات خارجی و داخلی زیادی اشاره کرد؛ اما با توجه به یافته‌های تحقیق حاضر می‌توان اذعان کرد که علی‌رغم نقش مهم متغیرات خارجی در طولانی شدن بحران یمن، متغیرات اجتماعی و سیاسی موجود در بطن جامعه یمن از وزن بیش‌تری در استمرار بحران کنونی برخوردار هستند. درواقع، ریشه استمرار بحران در یمن را نمی‌توان صرفاً در فرافکنی همسایگان خارجی یمن و یا معادلات مربوط به توازن قوا در منطقه و جهان جستجو کرد. به عبارتی بهتر، توازن قوا در منطقه و یا معادلات قدرت در حیطه‌ی نظم منطقه‌ای و بین‌المللی می‌تواند با پیش‌زمینه‌های قبلی بحران و جنگ گسترده در درون یک منطقه و یا سرزمین را کلید بزند؛ اما عوامل یادشده صرفاً نمی‌تواند زمینه استمرار بحران در یک سرزمین و کشور را مهیا کند. ازاین‌رو، در استمرار بحران و جنگ در درون یک سرزمین متغیرهای متعددی دخیل بوده که می‌توانند تداوم بحران در آن کشور را تعمیق بخشند.

این درحالی است که یمن نزدیک به یک قرن است که درگیر بحران و منازعات متعدد داخلی است. البته مدعای بحث حاضر به معنای چشم‌پوشی از نقش عوامل خارجی در بحران‌های مذکور نیست؛ اما به نظر ریشه‌ی روند طولانی شدن بحران در یمن را باید در تاریخ معاصر یمن جست. تاریخ یمن در صد سال اخیر نشان می‌دهد که عوامل مختلف سیاسی و اجتماعی موجود در یمن که نتیجه یک روند تدریجی در آن بوده است زمینه را برای استمرار و طولانی شدن بحران در یمن فراهم آورده است. به باور نویسندگان این مقاله اگرچه نقطه شروع بحران در یمن از تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی متعددی تأثیر پذیرفته و سیاست‌های مختلف بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در شرایط تداوم این بحران تأثیرگذار بوده است؛ اما به نظر می‌آید که موضوع طولانی شدن و استمرار بحران و منازعه در یمن از علل و عوامل مختلف هویتی که ریشه در فرهنگ و سیاست جامعه یمن دارد؛ نشأت گرفته است. عواملی که در نوع تقابل و تعارض بازیگران قبیله‌ای-مذهبی و عدم رفع نیازهای مادی و معنایی انسانی، سیاست‌های حمایت‌گرایانه قبیله‌ای دولت در قالب حمایت از قبایل موردحمایت و در مقابل آن سرکوب قبایل مخالف خلاصه می‌شود. به زعم نویسندگان این مقاله استمرار بحران یمن از حیث داخلی معلول سه مقوله است که می‌توان آن را سه ضلع یک مثلث تلقی کرد و آن سه ضلع عبارت‌اند از: تعارض هویتی، دولت اقتدارگرا و توسعه‌نیافتگی.



مثلت استمرار بحران در یمن

به باور نویسندگان مقاله حاضر اضلاع این مثلث در کنار هم زمینه استمرار بحران در جامعه‌ی توسعه‌نیافته و زخم‌خورده از تقابل‌های هویتی و دولتی سرکوب‌گر-اقتدارگرا را فراهم آورده و این مسئله در کنار استمرار بحران در یمن موجب شده است تا قدرت‌های منطقه‌ای نیز فضای رقابتی و جامعه‌ی تفکیک‌شده یمن را مغتنم بشمارند و بر طبل استمرار بحران در یمن بکوبند. از این‌رو، به نظر می‌آید که عوامل مختلفی که ذکر شد می‌تواند نقشی مهم در طولانی شدن بحران و منازعه اجتماعی در یک کشور توسعه‌نیافته‌ای چون یمن که تعارضات شدید میان بازیگران قبیله‌ای و مذهبی در آن موجود است؛ داشته باشد. البته باید توجه داشت که در این مثلث دولت بر دو ضلع دیگر تأثیر مستقیم می‌گذارد. درواقع، دولت اقتدارگرا هم می‌تواند با سیاست‌های حمایت‌طلبانه‌ی خود و عدم پاسخ به نیازهای هویتی دیگر بازیگران هویتی تعارض میان بازیگران هویتی را تشدید کند و هم با سیاست‌های منفعت‌طلبانه‌ی خود زمینه‌ی عدم توسعه در جامعه را فراهم آورد. درنتیجه در چنین جامعه‌ای اگر بحران و یا یک جنگ ملی و بین‌المللی به وقوع بپیوندد فروکش کردن آن جنگ و بحران کار دشواری خواهد بود؛ چراکه زمینه تعارضات هویتی در کنار عدم توسعه‌یافتگی جامعه مانع از فروکش شدن بحران می‌شود، زمینه‌ای که حاکم بودن دولتی اقتدارگرا موجب شکل‌گیری آن شده است. درنتیجه با بررسی پیش‌زمینه‌ها و ریشه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی علل تعارضات هویتی، ریشه‌های عدم توسعه‌یافتگی جامعه و همچنین ریشه‌های بنیادین استمرار بحران در یک جامعه می‌توان پیش‌زمینه‌ای علمی و نظری جهت کاهش بازه‌ی منازعه و حتی بحران در جوامع خاورمیانه‌ای و توسعه‌نیافته‌ای چون یمن ارائه کرد.

کتابنامه

- امیری، س.، کیانی، ج. (۱۳۹۶). خاستگاه درونی، منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای بحران ژئوپلیتیکی یمن. فصلنامه راهبرد سیاسی، ۱(۲): ۲۷-۵۵.
- تیموری، ر.، و عبداله‌زاده، ح.، و آگاه، م. (۱۳۹۵). تقابل سیاست خارجی ایران و عربستان در بحران یمن با روش سازه‌انگاران. مطالعات بیداری/اسلامی، ۵(۱۰): ۸۲-۹۸.
- حسن، ع. س. (۲۰۱۸). الیمن ۲۰۲۰: سناریوهات المستقبل. مؤسسة فريدريش إبيرت الألمانية - مكتب اليمن.
- زنگنه، پ.، و حمیدی، س. (۱۳۹۵). بازنمود ماهیت منطق حاکم بر کنشگری ایران و عربستان در بحران یمن. فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست خارجی، ۵(۱۸): ۱۴۳-۱۶۹.
- صفوی، ح.، و نجابت، ر. (۱۳۹۶). هویت و تأثیر آن بر سیاست خارجی یمن در دوران پسا اتحاد ۱۹۹۰. فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان/اسلام، ۷(۳): ۹۷-۱۲۳.
- العبدی، س. ع. (۲۰۱۸). الحرب الأهلية في اليمن ۱۹۹۴ (دراسة تاريخية). مجلة مركز المستنصرية للدراسات العربية والدولية، ۱۴(۶۰): ۱۸۵-۲۰۶.
- العقّاد، ص. (۱۹۷۰). المشرق العربي المعاصر. القاهرة: المطبعة الحديثة.
- الغيز، ح. ص. (۲۰۲۰). تداعيات إقصاء القوى المؤثرة على الاستقرار السياسي في اليمن بعد ۲۰۱۱. تحليل الواقع ۲۰۱۹. مجلة السياسية والدولية، ۱(۴۳): ۳۶۱-۴۰۴.
- فتحی، م.، و نیکونهاد، ا.، و آقای فیروزآبادی، م. (۱۳۹۹). آینده‌پژوهی بحران یمن بر اساس روش تحلیل بازیگران. فصلنامه علمی مطالعات سیاسی جهان/اسلام، ۹(۱): ۲۱-۵۰.
- محمد، ا. س. (۲۰۱۵). المواقف الاقليمية والدولية من التغيير في اليمن بعد عام ۲۰۱۱. مجلة مركز المستنصرية للدراسات العربية والدولية، ۱۲(۵۱): ۱-۲۸.
- مختاری‌هش، ح.، و شمس، م. (۱۳۹۶). تحلیل ژئوپلیتیک بحران یمن. مجله پژوهش‌های جغرافیای سیاسی، ۱۲(۱): ۱۶۵-۱۹۳.
- المظفری، ن. ع. (۲۰۱۸). الربيع العربي دراسة تحليلية في المؤثرات الخارجية اليمن أنموذجاً. مجلة دراسات جامعية في الآداب والعلوم الإنسانية كركوك، ۱-۲۰.
- النجار، ع. ف. (۲۰۲۰). الولايات المتحدة الأمريكية والحرب على اليمن ۲۰۱۵-۲۰۱۹. مجلة خليج العربي، ۴۸(۴): ۱۱۱-۱۳۸.
- نورمحمدی، م.، و جوکار، م.، و فرجی، م. (۱۳۹۲). بررسی چالش‌های دولت - ملت سازی در یمن. فصلنامه سیاست دفاعی، ۲۱(۸۴): ۶۹-۹۸.
- هوشی‌سادات، م. (۱۳۹۹). تاریخ سیاسی-اجتماعی خاورمیانه: از عصر قدیم تا پسا عصر جدید. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

References

- Ahmed, N. (2019). YEMENI CIVIL WAR: CAUSES, CONSEQUENCES AND PROSPECTS. *Jurnal Dinamika Pemerintahan*, 2(2), 82-91.
- Al-Aqad, S. (1970). Contemporary Arab East. Cairo: Modern printing press. (In Arabic).
- Alawi, M. (2017). The conflict in Yemen and its implications for Gulf security and regional security. *Dirasat Journal*, 4(2), 37-46.
- Al-Batuly, A. (2013). Achieving the MDGs in Yemen : an assessment. In V. S. Marco, *Financing Human Development in Africa, Asia and the Middle East* (pp. 247-277). New York: Bloomsbury.
- Al-Batuly, A. (July 2011). *Assessing Development Strategies to Achieve the MDGs in The Republic of Yemen*. United Nations Department for Social and Economic Affairs.
- Al-Dawsari, N. (2012). Tribal Governance and Stability in Yemen. *Middle East*, 3(5): 1-26.
- Al-Ghaiz, H. S. (2020). The repercussions of excluding the forces influencing political stability in Yemen after 2011 Reality analysis 2019. *political and international Journal*, 1 (43): 361-404. (In Arabic).
- Al-Mudhafari, N. (2018). The Arab Spring: An Analytical Study of External Influences, Yemen as a Model. *Journal of University Studies in Arts and Humanities*, Kirkuk, 1(4): 1-20. (In Arabic).
- Al-Mutawakil, M. (2012). The revolution and democratic transition in the Arab world: 'the democratic prospects in the Yemeni revolution'. *Almustaqbal Al-Arabi*, 35(399): 149-158.
- Al-Najjar, A. F. (2020). The United States of America and the War on Yemen 2015- 2019. *Gulf Arab Journal*, 48(4): 111-138. (In Arabic).
- Al-Obaidi, S. p. (2018). The Civil War in Yemen 1994 (a historical study). *Journal of Al-Mustansiriya Center for Arab and International Studies*, 14(60): 185-206. (In Arabic).
- Al-Sharafi, M., & Dhande, N., & Muley, A. (2019). Good Governance Principles as a Requirement to Achieve Sustainable Development: A Comparative Study Between Yemen and India. *Asia-Pacific Journal of Management*, 15(4): 177-189. doi:10.1177/2319510X19889722
- Amiri, S., Kiani, J. (2017). The internal, regional and trans-regional origin of the Yemeni geopolitical crisis. *Political Strategy Journal*, 1(2): 27-55. (In Persian).
- Azar, E. E. (1986). Protracted international conflicts: Ten propositions. *International Interaction*, 12(1): 50-70.
- Ceriol, L. G. (2018). Roles and International Behaviour: Saudi–Iranian Rivalry in Bahrain's and Yemen's Arab Spring. *Contexto Internacional*, 40(2): 295-317. doi:http://dx.doi.org/10.1590/S0102-8529.2018400200010
- Day, S., & brehony, N. (2020). *Global, Regional, and Local Dynamics in the Yemen Crisis*. London: Palgrave Macmillan.

- Doostmohammad, A., & Mousavi, A., & Amani Sari Beigloo, J. (2012). A Study of the Causes of Wars between the Government and the Shiites. *JOURNAL OF INTERNATIONAL AND AREA STUDIES*, 19(1): 97-114.
- Economic and Social Commission for Western Asia (ESCWA): United Nations. (October 2018). *Multidimensional Poverty in Yemen*. Beirut.
- Fathi, M., and Nikonhad, A., & Aqae Firoozabadi, M. (2020). The future of Yemeni crisis research based on the method of actor analysis. *Scientific Quarterly of Political Studies of the Islamic World*, 9 (1): 21-50. (In Persian).
- Feierstein, G. M. (2019). Yemen: The 60-Year War. *Middle East Institute*, 1-38.
- Hammack, P. L. (2008). Narrative and the Cultural Psychology of Identity. *Personality and Social Psychology Review*, 12(3): 222-247. doi:10.1177/1088868308316892
- Hassan, A. S. (2018). Yemen 2020: future scenarios. German Friedrich Ebert Foundation - Yemen office. (In Arabic).
- Hoshisadat, M. (2020). Socio-political history of the Middle East: From ancient times to modern times. Tehran: University of Tehran Press. (In Persian).
- Juneau, T. (2013). Yemen and the Arab Spring: Elite Struggles,. *Foreign Policy Research Institute by Elsevier*, 57(3): 408-423. doi:doi.org/10.1016/j.orbis.2013.05.004
- Juneau, T. (2013). Yemen and the Arab Spring: Elite Struggles,. *Foreign Policy Research Institute by Elsevier Ltd*, 4(5): 408-423.
- Loadenthal, M. (2018). Structural Conflict, Systemic Violence, and Statehood A Guided Reading. In W. M. Christian Philip Peterson, *In book: The Routledge History of World Peace Since 1750*. Routledge.
- Macdonnell, A., & Burbridge, h., & Salloum, Z. (2017). *Addersing Jihadi-Salafism In Yemen: The Role of Religion and Community in the Midst of Civil War*. : International Center for Religion & Diplomacy.
- MANEA, E. M. (1996). YEMEN, The tribe and The State. *presented to the International Colloquium on Islam and Social Change at the University*, 3(6):1-12.
- Mashaabi, O. (2020). Sustainable Development in Yemen: Reasons Behind Poor Performance. *Sustainable Development*.
- Melissa, M., & Beaudoin, C. (2013). *Protracted Social Conflict: A Reconceptualization and Case Analysis*. University of South Carolina.
- Mohamed A. s. (2015). Regional and international attitudes towards change in Yemen after 2011. *Journal of Al-Mustansiriya Center for Arab and International Studies*, 12(51): 1-28. (In Arabic).
- Mokhtari Hash, H., and Shams, M. (2017). Geopolitical analysis of the Yemeni crisis. *Journal of Political Geography Research*, 2 (1): 165-193. (In Persian).
- Nascimento, D. (2011). The (in)visibilities of War and Peace: A Critical Analysis of Dominant Conflict Prevention and Peacebuilding Strategies in the Case of Sudan. *International Journal of Peace Studies*, 16(2): 43-57.

- Nourmohammadi, M., and Jokar, M., and Faraji, M. (2013). Investigating the Challenges of Government-Nation Building in Yemen. *Defense Policy Journal*, 21(84): 69-98. (In Persian).
- Parveen, A. (2019). The Yemen Conflict: Domestic and Regional Dynamics. *West Asia in Transition*, II, 1(4):130-148.
- Phillips, S. (2011). Al-Qaeda and the Struggle for Yemen. *Global Politics and Strategy*, 53(1): 95-120. doi:doi.org/10.1080/00396338.2011.555605
- Posusney, M. P. (2005). The Middle East's Democracy Deficit in Comparative Perspective. In e. Marsha Pripstein Posusney and Michele Penner Angrist, *Authoritarianism in the Middle East: Regimes and Resistance*. Boulder: Lynne Rienner.
- Ramsbotham, O. (2005). The Analysis of Protracted Social Conflict: A Tribute to Edward Azar. *International Studies*, 31(1): 109-126.
- Rothman, J., & Lounsbery, M. (2001). From Interests to Identities: Towards a New Emphasis in Interactive Conflict Resolution. *Journal of Peace Research*, 38(3): 289-305. doi:10.1177/0022343301038003002
- Safavi, H., and Nejabat, R. (2017). Identity and its impact on Yemeni foreign policy in the post-Union period 1990. *Journal of Political Research in the Islamic World*, 7 (3): 97-123. (In Persian).
- Sajedi, A. (2014). Yemen Crisis in the Regional Context. *Iranian Review of Foreign Affairs*, 5(3): 65-85.
- Salmoni, B., & Loidol, B., & Wells, M. (2010). *Regim and Periphery in Northern Yemen: The Huthi Phenomenon*. RAND Corporation; Illustrated edition. Retrieved from <http://www.rand.org/publications/permissions.html>
- Sandole, D., & Byrne, S., & Sandole-Staroste, I., & Senehi J. (2009). *Handbook of Conflict Analysis and Resolution*. London: Routledge.
- Tanabe, J. (2010). *Buddhist Philosophy and the Epistemological Foundations of Conflict Resolution*(Unpblished PhD thesis). University of Bradford, UK.
- Terrill, W. A. (2011). The Conflicts in Yemen and US National Security. *Strategic Studies Institute of the US Army War College (SSI)*.
- Teymouri, R., and Abdolzadeh, H., and Agah, M. (2016). The confrontation between the foreign policy of Iran and Saudi Arabia in the Yemeni crisis with a constructive method. *Islamic Awakening Studies*, 5(10): 82-98. (In Persian).
- United Nations Development Programme (UNDP). (2011). *Arab Development Challenges Report 2011: Towards the Developmental State in the arab region*. Cairo: Regional Centre for Arab States.
- United States Agency for International Development (USAID). (2018). *YEMEN PROGRAMMING APPROACH 2017-2020*. Washington, D.C.
- United States Agency for International Development (USAID): E&E Bureau. (April 2011). *Yemen Gap Analysis Strategic Planning & Analysis Division*. Washington, D.C.
- Wedeen, L. (2008). *Peripheral Visions: Publics, Power and Performance in Yemen*. Chicago Studies in Practices of Meaning, Chicago: University of Chicago Press.

Zanganeh, P., and Hamidi, S. (2016). Representing the nature of the logic governing the action of Iran and Saudi Arabia in the Yemeni crisis. *Journal of Strategic Foreign Policy Research*, 5 (18): 143-169. (In Persian).